

جرات و جرات

آقا جان بین از معرکه‌ها جراتت آید. اینجا همه بوی راحت آید. در نتیجه بفرمایید آنجایی که ذهن‌تان آرام و قرار دارد که این دنیا معرکه است و با آن درافتادن جراتت به بار می‌آورد. البته اگر قانون جنگ و پیکار بلد هستید، من در روابط شما با جهان دخالتی نمی‌کنم. نهایت این است که اگر شاخ‌به‌شاخ شدید یک گوشه می‌ایستم و می‌گویم دعوا، دعوا، دعوا....

ریحانه ۱۶ ساله از همدان پرسیده است: آخر این منطقه امن کجاست که همه می‌خواهند از آن خارج شوند؟!



بین جان من! واقعیت این است که منطقه امن جایی نیست، البته شاید هم باشد، ولی من تابه حال سعادت نداشته‌ام بروم. من یکی به سهم خود تابه الان امن‌ترین مناطق را هم به لطف حضور ناامن کرده‌ام، پس فکر نمی‌کنم در هیچ منطقه امنی راه داشته باشم. اما به شما باید بفرمایم بستگی دارد این منطقه امن را چطور تعریف کنیم. فرض کنید یک نفر هست که شغل، محل زندگی و خیلی چیزها را می‌کند. از منطقه امن خارج می‌شود و حالا اول سیر و سفر است. در مقابل کسی است که شغل، محل زندگی و خیلی از همان چیزها را می‌کند تا برود و به منطقه امن خودش برسد. حالا در این صورت ما از منطقه امن خارج می‌شویم یا به منطقه امن خودمان می‌رویم؟

شما که عقل کل را بهتر می‌شناسید، اصلا اهل پزدادن و این‌طور کارها که طبع آدم را سر ذوق می‌آورد، نیست، اما خودتان مجبورم کردید فیلسوف بودیم را به رخ بکشیم. البته این نیم‌رخش بود که خیلی چنگی هم به دل نمی‌زند، ان شاء... فرصت بشود سه‌رخش را به شما نشان بدهم تا ببینید چه فیلسوف مکش مرگ مایی هستیم.

خلاصه سختش نمی‌کنم، اما اگر شما در جایی هستید که آرامش دارید و احساس راحتی می‌کنید و توانمندی‌هایتان آزمایش نمی‌شود، محکم سر جای‌تان بمانید؛ این بهترین منطقه است، ولی اگر منطقه امن شما هم مانعی است برای این‌که بنشینید یک قلمپ قهوه با ترس‌هایتان بخورید و زندگی را زندگی کنید، با خیال راحت پایتان را از گلیمن‌تان درازتر کنید و بیرون بروید. تجربه شخصی عقل کل به عنوان کسی که در هیچ منطقه‌ای نیست، می‌گوید همان جاهایی که هیچ جانیستند هوای بهتری دارند. نفس آدم هم نمی‌گیرد، جاهم زیاد است، ترافیک و دود و پیک موتوری هم ندارد.

ستاره از اراک گفته است: پس ما کی دل به دریا بزنیم؟!



نمی‌دانم خبر داشتید یا نه، اما ابتدا قرار بود من ملوان تایتانیک باشم، اما زیرآبم را زدند و پروژه را از من گرفتند، من هم رفتم برای خودم لنج خریدم و آرام و بی سروصدا در دریا تردد می‌کنم؛ هم کم‌دردسرتراست، هم تاکید می‌کنم خیلی آرام است و بی سروصدا. کاری به کسی ندارم و برای خودم بار جابه‌جا می‌کنم و از این حادثه‌های دراماتیک هم به وجود نمی‌آورم. اینها را گفتیم که بدانید من ملوان قهاری هستم و اگر تایتانیک را به من سپرده بودند، هفته دیگر عروسی نوه جک و رز بود، اما عمرشان به دنیا نبود؛ بگذریم.

بین جانم! دل به دریا زدن به این آسانی‌ها نیست. حساب و کتاب دارد. مروراید دریا قیمت جان غواص است و اگر شناگر ماهری نباشی، در مسیر دهن کوسه‌ها رویت خواهی شد. نمی‌خواهم از دل به دریا زدن منصرفت کنم. ابد. اتفاقا می‌خواهم با چشم باز بادبان‌ها را بکشی و از ساحل جدا شوی. چشم بسته که دل به دریا بزنی، اگر شکار نشوی، پشت توفان گیر نیفتی، در مه اول صبح دریا غرق نشوی و موج بلندی هم تو را نبعد، دست‌کم راحت را گم می‌کنی. می‌دانی پیدا کردن ستاره قطبی در دریا چه مصیبتی است؟! من خودم یک بار دب اصغر را با دب اکبر اشتباه گرفتم و سر از ناکجاآباد درآوردم. بعد هم خبرش به ما رسید که آن شب دب اصغر و دب اکبر دعوا گرفته بودند و دب اکبر هم گفته توانگار اصلا بزرگ و کوچک حالی‌ات نمی‌شود، پس من وسایلم را جمع می‌کنم می‌روم خانه پروین خانم، بعد هم در را محکم پشت سرش به هم زده و رفته بود.

آرین از تبریز نوشته است: منطقه امن متری چند؟!



از آنجایی که من عقل کل هستم، پس وقتی کسی از منارخ بازار می‌خواهد، حتی اگر من در سابقه فعالیت‌های کاراملاکی نکرده باشم، وظیفه دارم او را یاری کنم. زشت است، معصیت دارد سؤال روی زمین بماند و از آنجایی که سؤال شما از آن سؤال‌های گران به حساب می‌آید، باید یا علی بگویم و چند نفری از زمین بلندش کنیم، ولی در ابتدا باید بی‌سرش شما چقدر در دست و بال‌تان دارید؟!

اتفاقا همین دیروز یک منطقه امن اوکازویون پیچیدم گذاشتم برای روز مبادا! اگر شانس‌تان بزند و جیب‌تان پرپول باشد، مبارک است. اما برای آگاهی بیشتر لازم است بگویم بستگی دارد کجای شهر را انتخاب کنید. بالاخره منطقه امن بچه‌های بالا با بچه‌های پایین، قیمتش فرق می‌کند. اگر می‌خواهید جایی باشد که اعصاب و روان‌تان پاچه این و آن را کمتر بگیرد، اطراف راه‌آهن یک جای خوب سراغ دارم. اگر دنبال این هستید که حمله عصبی به شما دست ندهد، مرکز شهر به سمت شرق هم خوب است، اما اگر پانیک‌اتک می‌شوید، چند لحظه منتظر بمانید تا من کراواتم را بزنم، روی کفش‌هایم را برق بیندازم و بعد بیایم یک واحد لوکس بکنم. در پاچه‌تان، نه اشتباه شد به شما معرفی کنم. یک پنت‌هاوس لوکس سراغ دارم که مانندش را پیدا نمی‌کنید. اصلا ساخته شده برای آدم‌های باکلاسی مثل شما، قیمتش هم مفت است. هرچند من دلم نمی‌خواست منطقه‌های امن هم پولی بشود و دوباره ما معمولی‌ها گیر کنیم در همان زیرپله‌های مَش ماشالایی.

امین برایمان فرستاده است: سلام عقل کل جان. حالا آدم یک عمر در منطقه امنش باقی بماند، چه می‌شود مگر؟!



چقدر خوش‌مان می‌آید وقتی یک نفر به ما سلام می‌کند. واقعیت امر این است که چیزی نمی‌شود و اگر در منطقه امن خود بمانید، چیزی را از دست نمی‌دهید. البته درست‌ترش این است که در بیشتر مواقع شما با ماندن در منطقه امن خود چیزی را به دست نمی‌آورید که بخواهید از دست بدهید. در یک روند همیشگی زندگی را زندگی می‌کنید. صبح بیدار می‌شوید. صورت‌تان را با آب سرد می‌شوید، بعد با دست چپ مسواک می‌زنید و چند لقمه صبحانه در دهان‌تان می‌گذارید که عموما دو لقمه اول هنوز طعم خمیردندان می‌دهد؛ برای همین چیزهاست که می‌گویم اسانس خمیردندان خیلی مهم است.

بله امین جان شما در منطقه امن خود می‌مانید. کسی کاری با شما ندارد، اما شاید چند سال آینده یک جایی خرتان را بگیرد که مرد حسابی کمی این زندگی را تغییر می‌داده و از منطقه امن ذهنی‌ات بیرون می‌آمدی، چند مهارت جدید یاد می‌گرفتی، کار جدید تجربه می‌کردی و ترس را کنار می‌گذاشتی.

اصلا این مسأله ترس هم خودش مسأله‌ای است. آدمیزاد دائم‌الترسیده، کلمه سختی است، اما قلمبه سلمبه است؛ آدم را به خودش می‌آورد. اتفاقا استادی داشتیم که می‌گفت ما آدم‌ها بعد از به دنیا آمدن و جداسدن از منطقه امن‌مان در دوران جنینی اولین جنگ زندگی را پیروز و با بزرگ‌ترین ترس روبه‌رو شده‌ایم. هرچند بعضی‌هایمان اولین بار و آخرین باری که جرات‌ورزی کرده‌ایم، همان موقع بوده است.